

نیمه‌ی اسفند رسیده بود. برف‌ها آب شده بودند و درخت‌ها داشتند کم‌کم از خواب بیدار می‌شدند. من و برادرم امید داشتیم توی حیاط بازی می‌کردیم. منتظر بابا رحمان بودیم. او به ما قول داده بود که برایمان نهال بلوط بیاورد تا بکاریم.

بابا رحمان رسید. نهال‌های زیبا را هم آورده بود. گفت: «بچه‌ها سریع حاضر شوید. آقا ناصر آمده تا ما را به بیرون از روستا ببرد.»

آقا ناصر محیط‌بان است. توی راه برایمان تعریف کرد که: «در همین چندسال گذشته، خیلی از درخت‌های جنگل‌های بلوط از بین رفته‌اند. بسیاری از حیوانات هم که روی درختان لانه داشتند، یا غذایشان بلوط بود، زندگی‌شان به خطر افتاده است.»

پرسیدم: «درخت‌ها چطوری از بین می‌روند؟»



نهال بلوط

✿ محمدهادی نیکخواه آزاد

✿ تصویرگر: طاهره رضایی





آقا ناصر جواب داد: «اگر باران نبارد، خشکسالی می‌شود و درختان صدمه می‌بینند. البته ما انسان‌ها هم گاهی با درختان مهربان نیستیم. آن‌ها را قطع می‌کنیم تا از چوبشان استفاده کنیم، یا اینکه وسط جنگل جاده بسازیم.»

بعد از کاشتن نهال‌ها، بابا رحمان گفت: «بچه‌ها شما کار خیلی بزرگی انجام دادید. چند سال دیگر، نهال‌های شما تبدیل به درختان تنومندی می‌شوند.» امید گفت: «اگر ما بچه‌های روستا، هر کدام یک درخت بکاریم، دوباره جنگل بلوط‌مان پر درخت می‌شود...»



نماهنگی بهاری،
از البرز.



کاشت نهال توسط رهبر
در روز درختکاری.